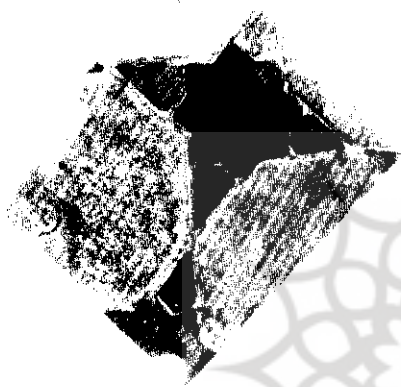




# پیوند عقل و دین در حکمت یمانی میرداماد



## علی اوجیبی

رسانیده است. بدین ترتیب هر سه، نقطه‌های عطفی را در روند اندیشه‌های فلسفی مسلمانان به وجود آوردند. در نظام فلسفی ابن سینا - یعنی حکمت مشاء - سه عنصر: ۱. حکمت ارسطویی؛ ۲. شیوه و اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی؛ ۳. آموزه‌های دینی اسلام؛ و در حکمت یمانی میرداماد عناصر: ۱. حکمت مشاء؛ ۲. حکمت اشراق؛ ۳. آموزه‌های شیعی؛ و در حکمت متعالیه صدرالمتألهین عناصر چهارگانه: ۱. حکمت مشاء؛ ۲. حکمت اشراق؛ ۳. عرفان؛ ۴. کلام، نقش اساسی را داشتند.

هر یک از این سه حکیم متأله از اندیشه‌های پیشین خویش به خوبی بهره بردند و سعی داشتند تا آنها را با مضامین دینی تطبیق دهند. از این رو در سیر اندیشه‌های فلسفی موجی ایجاد کردند که آثار آن تا مدت‌ها باقی ماند. آنچه که در این نوشتار اهمیت دارد، بررسی و تحلیل نظام فلسفی میرداماد است، از این رو در این قسمت به تبیین اجمالی آن بسنده می‌کنیم. هر چند که در ضمن آن، شاکله حکمت ارسطویی و نظام فلسفی مشاء نیز نمودار

در بررسی روند تاریخی اندیشه‌های فلسفی مسلمانان، با اندکی تأمل به سه گروه عمده برمی‌خوریم:

۱. اکثریت فیلسوفان مسلمان استقلال رأی نداشته، مقهور فیلسوفان برجسته پیشین یا معاصر خود بودند؛ و آثاری که از خود بر جای گذاشته‌اند چیزی جز شرح یا حاشیه بر آثار دیگران نیست.
۲. گروه اندکی نیز توان نقد آرای دیگران و ارائه اندیشه‌های جدید را داشتند، اما نظریات و دیدگاه‌های آنان در حد و قواره یک نظام منسجم فلسفی نیست.
۳. معدود اندیشمندانی نیز وجود داشتند که خود صاحب فکر بودند و آرای فلسفی شان از یک نظام منطقی برخوردار بود. حکمایی چون: فارابی، ابن سینا، ابن رشد، خواجه نصیرالدین طوسی، شهاب‌الدین سهروردی، میرداماد و ملاصدرا شیرازی از این دسته‌اند. در این میان، بین سه شخصیت ابن سینا، میرداماد و ملاصدرا و نظام‌های فلسفی آنها، شباهتهای فراوانی وجود دارد. گویا حرکتی را که ابن سینا آغازگر آن بوده، میرداماد ادامه داده و صدرالمتألهین آن را به انجام



خواهد شد.

همان گونه که گذشت بنای رفیع حکمت یمانی بر سه رکن اساسی استوار بود:

**الف) حکمت مشاء:** شیخ الرئیس بوعلی سینا در تداوم حرکتی که فارابی آغاز کرد و فیلسوفان مسلمان کمابیش پی گیر آن بودند، با اصلاح نقاط ضعف متدیک و مبنایی حکمت ارسطویی که در قالب فلسفه اسلامی به بار نشسته بود، سعی در استحکام فلسفه اسلامی و پی ریزی دوباره حکمت مشاء در قالبی دینی - اسلامی داشت.

اساس حکمت ارسطویی بر دو عنصر استوار بود:

۱. منطق صوری؛ ۲. عقل گرایی محض.

ارسطو در نظام فلسفی خویش به کمک «براهین عقلی» و با «قواعد منطقی» به اثبات مسائل می پرداخت. او این دو را برای کشف مجهولات و تفسیر ماهیت و روابط موجودات کافی می دانست و معتقد بود که علم یقینی تنها از طریق قضایای علمی و از استدلالهایی که در قالبهای منطقی ارائه شود، به دست می آید.

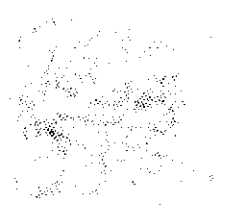
او در حوزه طبیعیات نیز از قضایای عقلی و شیوه های تعقلی بهره می جست و پدیده های طبیعی و روابط میان آنها را تفسیر عقلانی می کرد. ارسطو اصرار بر این داشت که مباحث طبیعی را به سرپنجه عقل محض پیش برد و به قوانین تجربی کمتر اهمیت می داد. از این رو رشد اجزای دستگاه معرفتی او ناهمگون بود؛ چه بخش فلسفه اولی بسیار فربه و قسمت طبیعیات آن رنجور و ناتوان بود.

به طور کلی و با اغماض از تک تک قضایایی که پیکره حکمت ارسطویی را تشکیل می دهد، می توان «استناد به منطق صوری» را نقطه قوت و «عقل گرایی محض» را عمده ترین نقطه ضعف حکمت ارسطویی به شمار آورد.

این سینا برای ترسیم نظام فلسفی خویش برخی از عناصر و شیوه های به کار رفته در حکمت ارسطویی را به عنوان نقاط مثبت و برجسته برگزید و عناصر دیگری را برای ترمیم آن بدان افزود.

۱. **منطق صوری:** همان گونه که گذشت یکی از عمده ترین امتیازات حکمت ارسطویی بهره برداری از قواعد منطق صوری بود؛ قواعدی که رعایت آنها تضمین کننده صحت و درستی استدلالها و عملیات ذهنی است. از این رو این سینا منطق ارسطویی را به عنوان یکی از ارکان نظام فلسفی خویش و به منزله شیوه و متدی عام و حاکم بر استدلالهای فلسفی برگزید.

۲. **شیوه افلاطونی:** افلاطون در کنار استدلال و استناد به مباحث منطقی، به شیوه های اشرافی تمایل داشت. در حالی که آثار ابن سینا خالی از لطافتهای اشرافی بوده و بحثهای خشک عقلی به شدت در آن محسوس و مشهود



است. او سعی داشت تمامی قضایا را با استدلال و برهان به قضایای ضروری بازگرداند. و همین باعث شده بود تا از شیوه‌های اشراقی فاصله بگیرد. البته گاه در ضمن برخی از آثار او مانند *الإشارات و التنبیحات* به برخی از مباحث عرفانی و ذوقی مانند «مقامات العارفین» برمی‌خوریم و یا در میان نوشتارهای برجای مانده از او به رساله‌ها و کتابهای مستقلی همچون: *منطق المشرقین*، *رسالة فی العشق و سه داستان سمبلیک حی بن یقظان*، *رسالة الطیر و سلامان و ابرسال می‌رسیم* که حاکی از گرایش‌های اشراقی اوست؛ آثار یاد شده این احتمال را قوت می‌بخشد که در صورتی که عمر بیشتری می‌داشت به طور قطع از عناصر و اندیشه‌های اشراقی بیشتر بهره می‌برد؛ کاری که حکمای پس از او همچون شیخ اشراق، میرداماد و ملاصدرا به خوبی از عهده آن برآمدند.

ابن سینا علی‌رغم کم‌توجهی به گرایش‌های اشراقی در فلسفه افلاطون، از برخی از عناصر فلسفی و متدیک آن به شدت تأثیر پذیرفت. او از میان مجموعه عناصر به کار رفته در اندیشه‌های فلسفی افلاطون، شیوه تحلیل و تقسیم<sup>۱</sup> را که با عقل‌گرایی او تناسب داشت، برگزید و با آمیختن آن با منطق صوری و قواعد برگرفته شده از نصوص دینی و با توجه بیشتر به مباحث امور عامه، بویژه مباحث مربوط به وجود، طرح جدیدی را برای فلسفه اسلامی پی‌ریزی کرد.

**۳. آموزه‌های دینی اسلامی:** گرچه ابن سینا از جمله فیلسوفان عقل‌گرا به شمار می‌آید؛ اما تفاوت او با فیلسوفان عقل‌گرای پیشین در این است که او به شیوه خویش صبغه دینی داد. او معتقد بود که عقل در محدوده‌ای که با نصوص شرعی تعارضی نداشته باشد، حاکم علی‌الاطلاق است؛ و در موارد تعارض نیز گرچه بدو این ظواهر نصوص است که کنار گذاشته می‌شود، اما با تأویل آنها در پرتو قوانین علم تفسیر - و نه با استناد به اجتهادات شخصی - مضامینی که در باطنشان قرار دارد، نمودار می‌شود و همان مضامین نهفته که بی‌شک با عقل‌همنوایی دارند، ملاک عمل قرار می‌گیرند. او عقیده داشت که در شرع، عقل در کنار رسول ظاهری، به عنوان رسول باطنی، معرفی شده است، بنابراین هیچ‌گاه شارع مقدس - که معصوم از خطاست - حکمی مخالف عقل نخواهد داشت. در نتیجه در موارد تعارض بدوی، قطعاً شارع، ظاهر را اراده نکرده، بلکه معنای دیگری را قصد کرده است که در باطن آن نص نهفته و منظوری است و به کمک قوانین لفظی و ضوابط قطعی عقلی بر ما مکشوف می‌شود.

\*\*\*

میرداماد سالها به فراگیری کتابهای شیخ و تدریس آنها اشتغال داشت. دو شرحی که توسط شاگردان او - یعنی میرسید احمد علوی و ملاصدرا شیرازی - به رشته تحریر درآمد، عمیقترین و مهمترین شروحی است که بر شفای بوعلی نگاشته شده است، و این نمایانگر میزان آشنایی میر با اندیشه‌های شیخ و نقشی است که در انتقال آنها به نسل حکمای بعد داشته است. میر بر اندیشه‌های ابن سینا و نظام فلسفی او تسلط تام داشت؛ و پس از سالها تحقیق بر روی آثار شیخ، توانست به خوبی از نکات مثبت آن بهره‌گیرد و خللها و کاستیهای آن را در حد توان خود مرتفع سازد.

از جمله عمده‌ترین نقاط ضعف و کاستی‌های حکمت مشاء که میر در حکمت یمانی در رفع آنها کوشید، می‌توان به عقل‌گرایی و بی‌توجهی به شیوه‌های اشراقی و ذوقی، ناکامی در تطبیق داشته‌های فلسفی بر نصوص دینی و ایجاد سازگاری و هماهنگی میان آنها اشاره کرد.

**ب) حکمت اشراق:** پس از ابن سینا، فلسفه او در اعماق روح و جان حکیمان و دوستان حکمت رسوخ کرد و بر بهنه افق اندیشه‌ها سایه افکند. سيطرة قطعیت و جزمیت فلسفه مشاء همچون حجابی دیدگان جویندگان حکمت را از مشاهده انوار حقایقی فراتر از آنچه حکمت مشاء بدان دست یازیده بود، محروم ساخت. در طی چند قرن حکومت بی‌چون و چرای مشاء، محور بحثهای اندیشمندان مسلمان منحصر در منازعات و مجادله‌های متکلمان و فلاسفه بود و بس. گویا سخنان و اندیشه‌های شیخ در حصن حصین عصمت قرار داشت و همچون علوم نازل بر انبیا و نصوص دینی از هر گونه خطا و اشتباه عاری بود! تا اینکه بار دیگر اندیشمندی بزرگ پای به عرصه گذاشت و بساط تمامی جزمگرایان طراری را که راه بر جریان بالنده اندیشه و حکمت بسته بودند، بر هم پیچید و فلسفه اسلامی را از رخوت و رکود رهایی بخشید.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ هـ.ق)، مشهور به شیخ اشراق، نخستین حکیم فرهیخته‌ای بود که به نقادی جدی نظام فلسفی مشاء پرداخت. نقدهای پیاپی و مستدل او باعث شد تا بنای مستحکم و رفیع حکمت مشاء - که فتح آن به اسطوره شبیه بود تا واقعیت - در معرض تندباد ضربات اندیشه‌های مخالف قرار گیرد و اندیشمندان معاصر و متأخر از سهروردی نیز جرئت هم‌اوردی با آن را بیابند.

شیخ اشراق علی‌رغم انتقاد بر مبانی فلسفی مشاء، بسیاری از مسائل و قضایا و اصول آن را پذیرفت و با هضم آنها، صبغه مشائیت را از آنها زدود. او عقل و ادلّه

۱. تحلیل یعنی تجزیه یک چیز به اجزای مختلف از حیثیات مختلف؛ و تقسیم عبارت است از بسط یک امر کلی از طریق انضمام خصوصیات به آن، با استناد به قواعد منطقی.



فیلسوفان مسلمان در تطبیق اندیشه های فلسفی خویش با مبانی دینی توفیق نیافتند؛ و همان گونه که گذشت، این یا به خاطر احاطه نداشتن بر نصوص و منابع دینی و یا به دلیل دیدگاههای خاص آنها در رابطه میان عقل و شرع و نحوه ایجاد سازگاری میان این دو بود.

میرداماد با استفاده از تجربیات اندیشمندان پیشین خود و با احاطه ای که بر نصوص دینی داشت، در انطباق نظام فلسفی خویش با مضامین شیعی و آشتی میان عقل و شرع - که در ظاهر گاه با هم ناسازگاری داشتند - توفیق بسیار یافت.

او سالها از محضر اعظام و اساطین و خبرگان علوم روایی کسب فیض کرده و جانش از نسیم روح بخش کلمات معصومان، علیهم السلام، سرمست شده بود. او از بسیاری از مشایخ اجازه، اجازه روایت داشت. در اثر انس با روایت و غواصی در اقیانوس بی کرانه اخبار پیامبرگرای اسلام و ائمه، علیهم السلام، و تسلط بر تمامی دانشهای عقلی و نقلی، بر بسیاری از منابع روایی همچون کافی، استبصار، من لایحضره الفقیه شرح و حاشیه نگاشت و در تفسیر برخی از روایات، مانند: حدیث «انما الأعمال بالنیات»، «نیة المؤمن خیر من عمله» و حدیث تمثیل حضرت علی، علیه السلام، و سوره توحید، رساله مستقلی تحریر کرد.

میر در تفسیر و تأویل آیات نیز مهارت خارق العاده داشت. استشادهای مکرر به آیات و روایات، و آمیختن عبارات فلسفی با آنها، نشانه بارز انس او با آیات و روایات و اصرار وی بر اثبات توافق و همنوایی عقل و شرع است.

عقلی را کافی نمی دانست، از این رو با تغییراتی در منطق ارسطویی، عنصر اشراق، سلوک، مکاشفه، و تجارب عرفانی را نیز بدان افزود. بدین ترتیب عقل گرایی سرد و خشک مشایی جای خود را به مکاشفات، سیر و سلوکها و جذبه های پرشور و باطراوت اشراقی داد.

شیخ اشراق علاوه بر آنچه گذشت، از اندیشه های افلاطون الهی و فلوطین نیز به شدت تأثیر پذیرفت. سرانجام او از مجموع این عناصر و شیوه ها، مکتب فلسفی نوینی را بنا نهاد که در عین شباهت با فلسفه های پیشین، از تمامی آنها متمایز بود.

\*\*\*

میرداماد با بررسی و تحقیق بر روی حکمت اشراق به عمده ترین کاستی ها و امتیازات آن پی برد. او دریافته بود که برخی از ناتوانی ها و نقاط ضعف حکمت مشاء در حکمت اشراق نیز وجود دارد. علاوه بر آن، علی رغم تأکید شیخ اشراق بر سیر و سلوک عارفانه، بهره چندانی از آن نبرده، و در تطبیق عناصر نظام فلسفی خویش بر نصوص دینی توفیق چندانی نیافته است. علت این امر نیز شاید این نکته باشد که او به نصوص شرعی احاطه و تسلط چندانی نداشته است. به هر حال آنچه مسلم است میر در ترسیم نظام فلسفی خویش تحت تأثیر حکمت اشراق نیز بوده است. این تأثیر به میزانی است که او در تسمیه آثار خویش از واژگانی چون: «القبسات، الجذوات، الإیماضات و التشریفات، مشرق الأنوار...»؛ و در عناوین فصلهای کتابهای خویش از تعبیراتی چون: «قبس، جذوه و میض...» استفاده می کند و در شعر واژه «اشراق» را به عنوان تخلص شعری برمی گزیند.

(ج) آموزه های شیعی: تا زمان میر هیچ یک از

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

